

به عبارت دیگر (۴)

## داستان دو شهر

### زهره سالاری

«داستان دو شهر»، نوشته چارلز دیکنز، در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. این اثر که یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های جهان به حساب می‌آید، بارها به قلم مترجمان مختلف به فارسی ترجمه شده است: محمدامین کاردان (۱۳۳۵)، ابراهیم یونسی (۱۳۴۶)، گیورگیس آقاسی (۱۳۴۷)، ابوالفتح امام (۱۳۶۲)، ناظر نعمتی (۱۳۶۳)، کامران ایراندوست (۱۳۶۸)، ناصر منظوری (۱۳۷۰)، مهرداد نبیلی (۱۳۸۱)، نوشین ابراهیمی (۱۳۸۹)، مهدی علوی (۱۳۸۹)، وحید و خدیجه سهرابی حسنلویی (۱۳۹۳) و فریبا غلامی (۱۳۹۴). مینو مشیری (۱۳۴۴) و مهدی سحابی (۱۳۷۴) نیز خلاصه‌ای از این اثر را ترجمه کرده‌اند. در این شماره قصد داریم با ارائه نمونه‌هایی به بررسی سه ترجمه این اثر یعنی ترجمه محمدامین کاردان، ابراهیم یونسی و ابوالفتح امام بپردازیم.

It was the best of times, it was the worst of times, it was the age of wisdom, it was the age of foolishness, it was the epoch of belief, it was the epoch of incredulity, it was the season of Light, it was the season of Darkness, it was the spring of hope, it was the winter of despair, we had everything before us, we had nothing before us, we were all going direct to Heaven, we were all going direct the other way—in short, the period was so far like the present period, that some of its noisiest authorities insisted on its being received, for good or for evil, in the superlative degree of comparison only.

محمدامین کاردان: بهترین اوقات و بدترین اوقات بود. قرن عقل و قرن جنون بود. عصر ایمان و عصر بی‌ایمانی بود. دوران نور و دوران ظلمت بود. بهار امید و زمستان ناامیدی بود. وعده همه چیز را به ما داده، همه چیز را از ما دریغ داشته بودند. به سوی خداوند می‌رفتیم و

از او روی برمی‌گرداندیم. خلاصه، این عصر چنان به عصر ما کم‌شبهت بود که بعضی از مقامات مقتدر آن دوره خوب یا بد آن عصر را فقط با وجه تفضیلی تشریح می‌کردند.

**ابراهیم یونسی:** بهترین روزگار و بدترین ایام بود. دوران عقل و زمان جهل بود. روزگار اعتقاد و عصر بی‌باوری بود. موسم نور و ایام ظلمت بود. بهار امید بود و زمستان ناامیدی. همه چیز در پیش روی گسترده بود و چیزی در پیش روی نبود، همه به سوی بهشت می‌شناختیم و همه در جهت عکس ره می‌سپردیم - الغرض، آن دوره چنان به عصر حاضر شبیه بود که بعضی مقامات جنجالی آن، اصرار داشتند در این‌که مردم باید این وضع را، خوب یا بد، در سلسله مراتب قیاسات، فقط با درجه‌عالی بپذیرند.

**ابوالفتح امام:** بهترین زمان‌ها بود. بدترین زمان‌ها بود. قرن حکمت و دانش بود. قرن دیوانگی و جهالت بود. عصر ایمان و دیانت بود. عصر بی‌ایمانی و بی‌دینی بود. فصل روشنایی و نور بود. فصل تاریکی و سیاهی بود. بهار امید بود. خزان نومیدی و حرمان بود. ما همه چیز در مقابل خود داشتیم. ما هیچ چیز در مقابل خود نداشتیم. همه با هم مستقیماً به سوی بهشت کامرانی روان بودیم. همه با هم مستقیماً راه معکوس می‌سپردیم - خلاصه آن دوره به قدری شبیه دوره فعلی بود، که برخی از پرسروصداترین زمامداران را اصرار بر این بود که هنگام قیاس بد و نیک آن زمان فقط باید صفت تفضیلی استعمال شود.

پاراگراف فوق پاراگراف آغازین و معروف رمان است. از منظر ترجمه، این پاراگراف دو نکته بارز دارد. نکته اول ساختارهای متوازن آن است که طبعاً اگر به ساختارهایی متوازن در فارسی ترجمه شود زیباتر و اثرگذارتر است. از بین مترجمان، آقای یونسی و آقای ابوالفتح امام این توازن ساختاری متن اصلی را به خوبی در ترجمه بازسازی کرده‌اند: «بهترین روزگار و بدترین ایام بود. دوران عقل و زمان جهل بود. روزگار اعتقاد و عصر بی‌باوری بود. موسم نور و ایام ظلمت بود. بهار امید بود و زمستان ناامیدی. همه چیز در پیش روی گسترده بود و چیزی در پیش روی نبود، همه به سوی بهشت می‌شناختیم و همه در جهت عکس ره می‌سپردیم.»

نکته دوم مربوط به جمله آخر پاراگراف است. در این جمله نویسنده حرف دشواری نمی‌زند، اما حرفش را غیرمستقیم می‌گوید. می‌گوید مردم آن دوره را با صفات تفضیلی (بدترین یا بهترین) ارزیابی (receive) می‌کردند. (برخی آن را بهترین و برخی بدترین دوره می‌دانستند. به حد وسطی قایل نبودند). هیچ یک از مترجمان سعی نکرده

مقصود نویسندگان را بگوید بلکه همه تلاش کرده‌اند عین بیان او را بنویسند. نتیجه این تلاش عباراتی شده که تاحدی نامانوس یا بی‌معنی و مبهم است:

- ... خوب یا بد آن عصر را فقط با وجه تفضیلی تشریح می‌کردند.
- ... مردم باید این وضع را، خوب یا بد، در سلسله مراتب قیاسات، فقط با درجه‌عالی بپذیرند.
- ... اصرار بر این بود که هنگام قیاس بد و نیک آن زمان فقط باید صفت تفضیلی استعمال شود.

I see a beautiful city and a brilliant people rising from this abyss, and, in their struggles to be truly free, in their triumphs and defeats, through long years to come, I see the evil of this time and of the previous time of which this is the natural birth, gradually making expiation for itself and wearing out.

محمدامین کاردان: می‌بینم که از این پرتگاه شهری عجیب و مردمی درخشان پدید می‌آیند؛ و از وراء نبردهای کینه‌جویانه‌ای که به خاطر یک آزادی حقیقی درگرفته، و از وراء پیروزی‌ها و شکست‌هایی که شاخص ایام آینده‌اند، دوره بی‌رحم خودمان، این فرزند حرام‌زاده قرون گذشته را می‌بینم که اندک‌اندک خاموش و ناپدید می‌شود.

ابراهیم یونسی: شهری زیبا و مردمی شادمان را می‌بینم که از درون این ورطه سر بر می‌آورند و در کشاکش مبارزه در راه نیل به آزادی واقعی و در عرصه شکست‌ها و پیروزی‌هایشان و از خلال سال‌ها و سالیان دراز آینده، تباهی این دوران و مفاسد روزگاران گذشته را که این وضع خلف صدق آن است - می‌بینم، و می‌بینم که به تدریج کفاره این وضع را می‌دهند و از میان می‌روند.

ابوالفتح امام: من شهری زیبا و مردمانی سعادتمند را به نظر می‌آورم که در راه آزادی و هدف‌های خود مبارزه کرده و فساد و تباهی ادوار سابق را که منشأ ناکامی‌ها است به تدریج محو نموده‌اند.

ترجمه آقای کاردان در سال ۱۳۳۵ و ترجمه آقای یونسی در سال ۱۳۴۶ صورت گرفته است. بنابراین در مثال فوق، نقص ترجمه کاردان که اولین ترجمه از این رمان است تا حدی قابل اغماض است. کاردان ترجمه‌ای قبل از خود ندیده که به آن رجوع کند. ترجمه آقای یونسی که ترجمه مجدد اثر به حساب می‌آید، همان‌طور که از هر

ترجمه مجددی انتظار می‌رود، ترجمه بهتری است. اما ابوالفتح امام که در سال ۱۳۶۲ کتاب را ترجمه کرده به ترجمه‌های قبلی این اثر دسترسی داشته ولی چنان پرغلط ترجمه کرده که انگار از وجود ترجمه‌های قبلی خبر نداشته است. مترجمی اثری را ترجمه می‌کند و حاصل کارش چیزی می‌شود به مراتب بدتر از ترجمه‌های قبلی آن اثر. متأسفانه این موضوع در تاریخ ترجمه ایران کم اتفاق نیفتاده است.

The mender of roads, blue cap in hand, wiped his swarthy forehead with it, and said, 'Where shall I commence, monsieur?'  
—'Commence,' was Monsieur Defarge's not unreasonable reply, 'at the commencement.'  
—'I saw him then, messieurs,' began the mender of roads, 'a year ago this running summer, underneath the carriage of the Marquis, hanging by the chain. Behold the manner of it. I leaving my work on the road, the sun going to bed, the carriage of the Marquis slowly ascending the hill, he hanging by the chain—like this.'

**کاردان:** مأمور راه پیشانی سوخته از آفتاب خود را با کلاه آبی‌ش پاک کرد و گفت:  
- آقا از کجا باید شروع کرد؟

دوفارژ جواب داد: همه جریان را از اول شرح بده.  
مأمور راه شروع به صحبت کرد و گفت: من او را یک سال پیش دیدم. تابستان سال گذشته بود. به زنجیر کالسکه مارکی آویزان شده بود. این‌طور. خورشید می‌رفت غروب کند و من کارم را در جاده تمام کرده بودم. کالسکه مارکی، آهسته از تپه بالا می‌رفت. مرد به زنجیر آویزان شده بود... این‌طور...

**ابراهیم یونسی:** مأمور نگهداری راه، با کلاه آبی‌ش عرق پیشانی آفتاب‌سوخته‌اش را گرفت و گفت: «آقا، از کجا شروع کنم؟»

آقای دوفارژ گفت: «از همون اول شروع کن.»  
مأمور نگهداری راه آغاز به سخن کرد و گفت: «یه سال پیش بود که او را دیدم- یعنی این تابستون که بگذره میشه یه سال- دیدم که زنجیر زیر کالسکه مارکی رو گرفته و ازش آویزون شده. جریان از این قرار بود: من تازه کارمو تموم کرده بودم، آفتاب داشت غروب می‌کرد و کالسکه مارکی یواش یواش از تپه پایین میومد، اونهم زنجیرو گرفته بود و بهش آویزون شده بود... این‌طور!»

**ابوالفتح امام:** کارگر راه کپی آبی بر دست، عرق از پیشانی پاک کرد و پرسید:

- از کجا باید شروع کنم؟
- از همان اول.
- یک سال قبل، در فصل تابستان، او را زیر کالسکه (مارکی) دیدم که از زنجیر آویزان بود.... این طور.... من از سر کار برمی گشتم، آفتاب غروب می کرد و کالسکه (مارکی) آهسته و آرام از تپه بالا می رفت. او از زنجیر آویزان بود.... این طوری!

از سه ترجمه فوق، فقط یونسی گفتگوی کارگر را به زبانی محاوره و شکسته ترجمه کرده و با این کار هم بین زبان کارگر و زبان مسیو تمایز قائل شده و هم زبان کارگر را به تبعیت از متن اصلی به زبان محاوره نزدیک کرده است. دو مترجم دیگر بین زبان گفتگو و توصیف و بین زبان کارگر و مسیو تمایزی قایل نشده اند. از نمونه فوق می توان فهمید که ترجمه گفتگو به زبان محاوره و به زبان رسمی چندین دهه هم زمان متداول بوده تا این که بالاخره زبان محاوره بر زبان رسمی غلبه پیدا کرده و زبان رسمی از حوزه گفتگو حذف شده است.

### Dusk

The wretched wife of the innocent man thus doomed to die, fell under the sentence, as if she had been mortally stricken. But, she uttered no sound; and so strong was the voice within her, representing that it was she of all the world who must uphold him in his misery and not augment it, that it quickly raised her, even from that shock.

#### محمدامین کاردان: غروب

همسر بدبخت مرد بیگناه، که محکوم به مرگش کرده بودند، از شنیدن حکم از پا درآمد، گوئی او هم دچار مرگ شده بود. با وجود این فریاد نزد؛ ندای درونش - ندائی که بدو می فهماند که در دنیا تنها کسی است که باید شوهرش را در این بدبختی حمایت نموده و بر رنج و دردش نیفزاید - چنان نیرومند بود که ناگهان از زمین برخاست و در برابر ضربه مخوفی که بر او فرود می آمد، قد علم نمود.

#### ابراهیم یونسی: تیرگی شامگاهی

زن بینوای مرد بی گناهی که بدین سان به مرگ محکوم گردید، انگار بر اثر ضربه ای مرگبار، به شنیدن حکم از پای درآمد. اما صدا از او درنیامد؛ ندای درون که به وی می گفت این او است که باید در این مصیبت وی را قویدل گرداند و با ضعف خود بر گرانی مصیبتش نیفزاید چنان نیرومند بود که موجب شد حتی از آن تکان عظیم به زودی به خود آید.

### ابوالفتح امام: غبار

لوسی همسر مرد محکوم از شنیدن نتیجه آراء بر زمین افتاد، گفتی ضربتی مهلک بدو خورده است. او حرفی نزد ولی صدائی که از اعماق قلبش برخاست، صدائی که به او حالی نمود که در میان کلیه مردم جهان فقط اوست که موظف است شوهرش را در این بدبختی قوت قلب به بخشد و باعث ناراحتیش نگردد. چنان بلند بود که علی‌رغم آن ضربت موحش فوراً از جای برخاست.

کاردان، اولین مترجم کتاب، در جاهایی که متن اصلی توصیفات سخت ندارد و درک آن دشوار نیست به خوبی از پس کار بر آمده است. این می‌رساند که اگرچه به زبان انگلیسی چندان تسلط نداشته ولی به زبان فارسی تسلط داشته است. حداقل اگر ترجمه‌اش را با ترجمه ابوالفتح امام مقایسه کنیم می‌بینیم که نثر او از حیث ترکیبات واژگانی فارسی‌تر است. یونسی، هم از جهت درک متن بر دو مترجم دیگر برتری دارد و هم ترجمه‌اش بسیار یکدست‌تر و روان‌تر است. امروزه زبان ترجمه یونسی کمی قدیمی به نظر می‌رسد ولی این قدیمی بودن برای آن حُسن است چون با فضای داستان سنخیت بیش‌تری می‌یابد. ابوالفتح امام تسلطش به فارسی چنان نبوده که بتواند سراغ متن سنگینی مثل داستان دو شهر برود چون متنی که او نوشته، درمقایسه با ترجمه زیبای ابراهیم یونسی، از یکدستی سبکی برخوردار نیست. این مترجم معلوم نیست چرا عنوان فصل را «غبار» ترجمه کرده است. احتمالاً کلمه *dusk* را با *dust* اشتباه گرفته است.

### The Sea Still Rises

Haggard Saint Antoine had had only one exultant week, in which to soften his modicum of hard and bitter bread to such extent as he could, with the relish of fraternal embraces and congratulations, when Madame Defarge sat at her counter, as usual, presiding over the customers. Madame Defarge wore no rose in her head, for the great brotherhood of Spies had become, even in one short week, extremely chary of trusting themselves to the saint's mercies. The lamps across his streets had a portentously elastic swing with them.

### محمدامین کاردان: امواج دائماً پیش می‌روند.

محلۀ سنت آنتوان فقط یک هفته شاد و راحت بود. در طی این یک هفته مردم برای این که بتوانند خود را با نان بی‌رمق، تلخ و سیاه و خشک دلداری بدهند، به ابراز خوشحالی و هیجان و تبریکی شدید دست زدند. پس از آن حالت هر روزی خود را باز گرفتند. مادام دوفارژ نیز جای همیشگی خود را، پشت پیش‌خوان، اشغال کرد و از آن‌جا دوباره به اداره امور میخانه پرداخت. دیگر گل سرخ در حریری که به سر داشت، فرو نمی‌کرد زیرا در فاصلۀ همین یک هفته، جاسوسان بی‌اندازه در کار خود محتاط شده بودند و ترجیح می‌دادند کاری نکنند تا مردم محلۀ آن‌ها را بشناسند و از وجودشان مطلع شوند. از تمام چوب چراغ‌های کوچۀ، طنابی شوم آویزان بود.

### ابراهیم یونسی: دریا هم چنان برمی‌آید.

از سرور و شادمانی سن آنتوان نزار و تکیده‌روی هفته‌ای نمی‌گذشت. طی این مدت «حضرت» نان سفت و سخت خویش را با قاتق در آغوش گرفتن‌ها و اظهار برادری‌ها و تبادل تبریک‌ها و تهنیت‌ها قابل اکل می‌ساخت؛ مادام دوفارژ، حسب‌المعمول پشت پیش‌خوان نشسته بود و بر امور میخانه نظارت می‌کرد. این روزها دیگر گل سرخی به سر نمی‌زد، زیرا حتی در همین مدت کوتاه، در همین یک هفته، اعضای انجمن اخوت جاسوسان آن‌قدر محتاط شده بودند که به عفو و بخشش «حضرت» مستحضر نباشند. در کنار هر یک از چراغ‌های خیابان شیئی بزرگ تاب می‌خورد.

### ابوالفتح امام: دریا هنوز طغیان می‌کند.

موقعی که مادام دوفارژ مجدداً پشت بساط خود جای گرفت و اداره مشتری‌ها را عهده‌دار شد تازه یک هفته بود که (سنت آنتوان) ژولیده، شاهد پیروزی را به آغوش کشیده، و این مدت را مردم با بوسه‌ها و تبریکات و تهنیت‌های برادرانه، کام تلخ خویش را، شیرین کرده بودند. او دیگر گل سرخی بر سر نداشت، زیرا در همین مدت کوتاه، تعداد زیادی از جاسوسان، مزه رحم و شفقت (سنت آنتوان) را چشیده و لامپ‌های اطراف خیابان این حومه با جسد این اشخاص آویزه‌های سنگینی و لرزانی پیدا کرده بود.

در ترجمۀ یونسی از جمله اول اتفاقی افتاده که در ترجمه‌های ادبی، به‌خصوص در گذشته، بسیار متداول بود. مترجم، متن را درست درک نمی‌کرد و در نتیجه ترجمه‌ای می‌نوشت که اساساً، و به‌خصوص در بافت متن، هیچ معنی نداشت. خطای یونسی در این‌جا این بوده که سن آنتوان را فردی قدیس تصور کرده و نه نام یک محلۀ: «از سرور و شادمانی سن آنتوان نزار و تکیده‌روی هفته‌ای نمی‌گذشت. طی این مدت «حضرت»

نان سفت و سخت خویش را با قاتق در آغوش گرفتن‌ها و اظهار برادری‌ها و تبادل تبریک‌ها و تهنیت‌ها قابل اکل می‌ساخت». البته نباید از حق گذشت که ترجمه یونسی تقریباً در تمامی موارد انشای ادبی زیبا و یکدستی دارد که از تسلط او بر زبان فارسی حکایت می‌کند. در این‌جا یونسی در آغوش گرفتن‌ها و اظهار برادری‌ها و تبادل تبریک‌ها و تهنیت‌ها را به زیبایی توصیف کرده است، ولی در مواردی مثل «قابل اکل» در استفاده از کلمات عربی افراط کرده است.

کاردان در ترجمه جمله ماقبل آخر به خود آزادی داده و جمله را تفسیر کرده است و به جای این‌که بگوید: «... آن‌قدر محتاط شده بودند که به عفو و بخشش «حضرت» مستحضر نباشند» گفته است: «... جاسوسان بی‌اندازه در کار خود محتاط شده بودند و ترجیح می‌دادند کاری نکنند تا مردم محله آن‌ها را بشناسند و از وجودشان مطلع شوند». کاردان و یونسی جمله آخر را بدون ارتباط با جمله قبل ترجمه کرده‌اند، در نتیجه خواننده ربطی بین آن‌ها احساس نمی‌کند. در واقع منظور نویسنده این بوده که جاسوسان خیلی محتاط شده بودند زیرا می‌دانستند که ممکن است به‌زودی آنان را مانند چراغ از ستون‌های برق آویزان کنند.

داستان دو شهر رمانی است قطور و پر از توصیفات سخت. برای درک توصیفات دیکنز مترجم باید نه فقط به زبان انگلیسی مسلط باشد بلکه ذهنی شاعرانه با قدرت انتزاع بالا داشته باشد. از آن مهم‌تر، مترجم باید قدرت ایجاد سبکی یکدست متناسب با سبک دیکنز را داشته باشد. به راستی کسی که سراغ دیکنز می‌رود باید این توانایی را در خود ببیند. در این مقاله فقط کار سه تن از مترجمان این کتاب بررسی شد. در میان این سه تن ابراهیم یونسی به راستی صلاحیت ترجمه این کتاب را داشته و ترجمه‌اش از دو مترجم دیگر بسیار امین‌تر، روان‌تر و فارسی‌تر است.

\*\*\*\*\*